

اما بر کل آرا افشار خواهر حنیفه  
این روزها چه می‌گذرد؟ او که باید  
هر روز به دانشگاهی نیروی جوش  
خالی خواهرش بیرون می‌برد  
می‌زند: «من و حنیفه با هم یک  
جدا دانشگاه می‌رفتیم. از وقتی که  
شهادت شده من تنها ای‌روم. حال  
روحی‌ام آن اوایل اصلاً خوب نبود.  
خصوصاً روز سوم خواهرم بود که  
من امتحان‌های نهایی دانشگاه را  
سپری می‌کردم. خیلی آن روزها  
برایم سخت گذشت. چشمم که به  
عکس شهیدان و خواهرم بر در و  
دیوار داشتم می‌خورد، نمی‌خوابتم  
ببینم. نمی‌توانستم تحمل کنم و در  
راه گریه می‌کردم.

الان همه دانشگاهی می‌روم اما  
عزمگینم خصوصاً از کسی از خانه جدا  
بگویم یا من را بد آن حادته بیندازد  
قلیم می‌سوزد. همه محصلین  
ی‌کنار را مظلومانه شریک کردند.  
وضعیت هسید همه روز اتحار و  
شاهدش هسید همه روز اتحار و  
افشار است. ترس ما این است که  
میدادابری من هم چنین مشکلی  
پیدا بشود. فضای افغانستان را  
نیست؛ وقتی از خانه بیرون می‌روی  
اینه نداری که دوباره به خانه می‌آیی  
اینه؟ من می‌دانم همه اهل  
خوهرم را به دست بیارم اما روزهای

سختی را می‌گذارم. خودم را مجبور می‌کنم درس بخوانم و اگر حنیفه نیست راهش را ادامه می‌دهم. در دانشگاه امن نیستیم چه برسد در راه و ماشین که اصلاً اعتبار نیست. نمی‌دانیم ما اصلاً زنده می‌مانیم یا نه؟»

حسرت پدر حنیفه ابدی شد،  
حسرتی که تا پایان عمر با او و  
خانواده‌اش می‌ماند و ترسی شدید از  
آینده. ترسی جاری در افغانستان که  
هر بار عزیزی از درخانه بیرون می‌رود  
باید فکر کنند آخرین دیدارشان است.  
کشوری زخم خورده که مدت‌هاست  
در آن هیچ طعم خون می‌دهد  
و بوی مرگ و انتحار.

می‌پرسید دوست داری چه غذایی  
برایت درست کنم پدرجان؟»

پدر در محاکمه عادل شرکت کرده؛ کسی که مسئولان امنیت ملی افغانستان دستگیرش کرده‌اند و خودش هم اعتراف کرده که عامل حمله بوده است. او در محکمه اقرار کرده که عضو گروه داعش است. به اعدام محکوم شده اما هنوز خانواده‌ها نمی‌دانند محکمه دوم و سوم چه زمانی برگزار می‌شود.

پيام حبيب الله افشار چقدر دربار را  
آيا مى داند كه در كجاست اين پيامش  
ايران شعرا سرود شده و آيا  
گفته اش در ايران تبديل به قصه  
شده؟ مى گويد: «مى دانم اين پيام  
چند بار راجد پادشاهى اصلا نمى دانم  
چه نوشته. بعد گفتند نوشته اى  
چان در كجاست؟ ما پيرشان بوديم  
كه خدايا چه شده؟ يكي خواهر بود  
يكي مادر، يكي پدر... هزار كپ توى  
دلماى من زدم كه چن تل را جواب  
نمى دهند. اين پيام را در افغانستان  
به دست باز داديم. اما در مراسم  
كه ما را دعوت مى كردند يا ختم هاى  
كه رفتيم شعرايى بود كه آرش  
همين بود. چان پدر كجاست. آن  
وقت كه آهنگ را شنيدم خيلى در  
دلم اثر كرد.

به رونمایی کتاب عقب تاریخ  
که به یاد شهدا نوشته شده هم رفتم؛  
هر مطلع شعر می گفت، جان پدر  
کجاستی. با اینکه زیاد اهل شبکه های  
اجتماعی نیستم اما خیلی از نوشته ها  
را دیدم؛ در اخبار دیدم مردم ایران  
همه همدردی می کردند. آهنگ ها

را در تلویزیون گوش دادم و پرچم‌ها و پارچه‌هایی دیدم که بر آنها نوشته شده بود جان پدر کجاستی؟ یک خواننده ایرانی به نام همایون شجریان هم یک آهنگ خوانده که آن را هم شنیده‌ام. در افغانستان روزنامه ۸ صبح از من مصاحبه کردند و با عنوان جان پدر کجاستی چاپ کردند.»

“

الان هم دانشگاه  
می روم اما غمگینم  
خصوصاً اگر کسی از  
حادثه بگوید یا من را  
یاد آن حادثه بیندازد  
قلبم می سوزد. همه  
محصلین بی گناه را  
مظلومانه شهید کردند.

وضعیت افغانستان  
قسمی که شما شاهدش  
هستید همه روز انتحار  
و انفجار است. ترس ما  
این است که مبدا برای  
من هم چنین مشکلی  
پیش بیاید. فضای  
افغانستان امن نیست؛  
وقتی از خانه بیرون  
می روی امید نداری که  
دوباره به خانه می آیی  
یا نه؟

ترجمه بنویسم. قانع بود و از زندگی شکایت نمی کرد. حنیفه هیچ وقت زود تسلیم نمی شد و همیشه مبارزه می کرد. حنیفه در دانشگاه مبارزه زیاد درس می خواند و برای اینکه در رشته خودش متخصص شود کتاب های زیادی مطالعه می کرد و به خاطر اینکه در بورسیه کامیاب شود و برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروی خیلی خوب انگلیسی بلد بود و خواست آمادگی ناظر را شروع کند.)

پدر حنیفه جان هم می گوید او از راه علم و دانش می خواست به خانواده و وطن خود خدمت کند. او خانوادۀ آستانداران را خیلی دوست داشت و اهداف معنوی داشت و می خواست به بلندترین نقطه معنویت برسد. حنیفه همیشه نماز اول وقت می خواند و همیشه و همیشه درحال مطالعه و درس خواندن بود. هر شب می دیدم لامپ اتاق روشن است حنیفه بالا سر کتاب خوابش برده حنیفه از صنف اول تا دانشگاه همیشه شاگرد ممتاز بود و من افسوس زحمت هایش را می خورم. همیشه می دیدم اطفال (بچه های) امروزی را پدر و مادرشان آماده می کنند که به مکتب و مدرسه بروند اما دختران من همیشه صبح زود بیدار و خودشان آماده می شدند و به مکتب می رفتند. کینه ای نبود، مهربان بود و به خیلی از همکلاسی هایش زبان یاد داد. خیلی ها می آمدند خانه می گفتند از حنیفه بپزانییم. خواهش می کردم که همه کمک کنند. مشکل درسی همه را حل می کرد. حنیفه جان هیچ وقت اسراف کار نبود. یک مداد کوچک دستش می گرفت و می گفت نباید اسراف کرد. تمام صفحه ها کتابش را می نوشت. من افسوس کوشش ها و بیدار خوابی هایش را می خورم که همیشه بیدار بود و درس می خواند. با همه زحمت هایی که می کشید و درس هایی که می خواند باز من

گفت و گوی اسکایی با پدر و خواهر حنیفه افشار در استودیو روزنامه ایران

## حال و روز خانواده حنیفه افشار سه ماه پس از حادثه تروریستی دانشگاه کابل

# جان پدر کجاستی؟

عقرب (آبان) حنیفه جان شهید  
نشده. بیش از سه ماه می گذرد ولی ما  
تازه به حال باور نکرده ایم که او شهید  
شده. من هرچه از احساسم بگیرم  
کم گفته ام؛ انگار یک چیز می  
است. اصلاً در خانه انگار یک چیز  
کم شده. بازار یا هر جامی روم دلم  
فکرم به حنیفه جان است. هر کار  
می کنم کمی به چیز دیگری فکر کنم  
نمی شود. زیاد کمبودش را حس  
نمی کنم. تا وقتی زنده ام در دلم  
نمی شود و از یاد نمی رود. ولی دلم  
به اینکه شهید شده و جایگاه خاصی  
نزد خدا دارد کمی آرام می دوستان.  
حمه برای ما تماس یکی از دوستان  
حنیفه و کل را دانشگاه  
رفته اند یا خیر؟ من هم جواب دادم  
که بلی حنیفه رفته ولی کل را در خانه  
است. من در حال غذا خوردن بودم که  
به حنیفه خبر دادم اما نمی دیدم  
تماس می گیرم چون آدم نمی دهد. غذا  
خوردم را هر کار کردم به راه دانشگاه

نمی‌دانم این پیام را چند بار نوشتم.  
اصلاً نمی‌دانم چه نوشتم. بعد گفتند  
نوشته‌ای جان پدر کجاستی؟ ما پریشان  
بودیم که خدا یا چه شده؟ یکی خواهر  
بود یکی مادر، یکی پدر... هزار گپ توی  
دلمان می‌زدیم که چرا تلفن را جواب  
نمی‌دهند. این پیام را در افغانستان به  
دشت و بازار ندیدم. اما در مراسم که ما  
را دعوت می‌کردند یا ختم‌هایی که رفتیم  
شعرهایی بود که آخرش همین بود: جان  
پدر کجاستی

شديد داشتم ولي  
راه نمي دادند تا  
شب د باز شد و  
دانشگاه به سر  
دند.

پهيدا را انتقال  
اي آمبولانس و  
به منتظر عزيزان  
مي كردند. خيلي از  
دند، جسد شهيد  
كردند تا اينكه  
قيل شد. من هم  
حيفه دامه دادم  
تا ساعت ۳ صبح  
ببیمارستان ها) را  
بودم و دخترم را  
يدم.

حيفه زنده است  
جايي پنهان شده  
خودش هم شوکه  
به كسي نگفته.  
بدم و به دخترم

پدر كجاستي را نوشته باشند. چون  
همه پدرها نگران بودند و ما در  
شرابط ترس و نگراني شديد به سر  
مي برديم. از هر كي پرسان مي شديم.  
يكي مي گفت خواهرم در دانشگاه  
است. يكي مي گفت دخترم....

گل را خواهر خيتم در رشته طب  
(پزشكي) در دانشگاه كابل درس  
مي خواند و حيفه دانشجو ي رشته  
اداره و پاليسي عامه بود. آن طور كه  
خوانده اش مي گويند رشته اي كه  
حيفه جان در آن درس مي خواند  
رشته اي جديد التاسيس در دانشگاه  
كابل است؛ شامل سه بخش  
حقوق، اقتصاد و مديريت و حيفه  
دانشجو ي تر هتم بود و چيزي  
تا فارغ التحصيلي اش نمانده بود.  
خانواده حيفه هرگز تصور نمي كردند  
براي دخترشان و ديگر دانشجوها  
در دانشگاه اتفاقي بيفتد و با اينكه  
زندگي در افغانستان نبره هر روز  
با انتحار و انفجار است اما به روزه

**ترانه‌ی بنی‌عقوب**  
گزارش نویس

حسرت را پدر ابدی شد؛ حسرتی ساده که تا پایان عمر مثل خورده و دهنش را خواهد خورد. حسرتی ابدی برای تکرار ساده‌ترین لحظه‌های زندگی، چرا مثل هر روز در خانه را باریش باز نکرد؟ چرا مثل همیشه به لباسش دقت نکرد؟ جزئیات همیشه برای حنیفه مهم بود و موقع لباس پوشیدن به آنها دقت می‌کرد. زیبا و آراسته لباس می‌پوشید، اما آن روز پدر خوب قد و بالای دخترش را در اندازد نکرد. چه می‌دانست دیدار آخر است؟ انگار یادش رفته بود هر دیداری می‌تواند دیدار آخر باشد.

مخصوصاً در افغانستان که مدت‌هاست همه چیز مضمون نمی‌دهد، بوی مرغ و انتحار. هزار بار از خودش پرسیده دخترش آن روز موقع دانشگاه رفتن چه بر تن کرد؟ می‌پندرد روزهاست تماشای کدو و با پدرش در حنیفه را چشم‌هایش را و خودش می‌گوید جان پدر آن روز چه پوشیده بود؟ چطور خداحافظی کرد و رفت؟ انگار همه چیز از حافظه‌اش پاک شده و هیچ به یاد نمی‌آورد. هنوز وقتی چراغ اتاق دخترها را می‌بیند که تا نیمه شب روشن است، دلش هری می‌ریزد. آخر حنیفه جان و گل‌آرا جان هر دو در دانشگاه کابل درس می‌خواندند. گاهی شب بیدار می‌شد تا به دخترها بگوید می‌هم استراحت کنند اما افسوس این روزها فقط گل‌آرا در اتاق می‌بیند و ناگهان به یاد می‌آورد، حنیفه جان دیگر

«جان پدر جاکاست؟»

بیش از سه ماه از حمله داعش به دانشگاه کابل می‌گذرد؛ حمله‌ای که در آن ۲۲ دانشجو کشته شدند. حنیفه افتخار ۲۲ ساله یکی از دانشجویانی بود که در این حمله جان خود را از دست داد. حبیب‌الله افشار پدر حنیفه بعد از حمله ۲۵۲ بار به دخترش رنگ زد و وقتی پاسخی در خفاش نپایم، پیام داد: «جان پدر کجاستی؟» نکرد، که در میان کاربران شبکه‌های اجتماعی ایران هشتک شد و بعدها همایون شجریان هم آوازی خواند که در هر مطلعش جمله جان پدر کجاستی تکرار می‌شد.

در تهران و مشهد بلیوردهای بزرگی برپا شد که به نشانه مهربانی مردم افغانستان رویش نوشته بودند و از همه زیاده تریج آزادی که رنگ پرچم افغانستان در آمد: «جان پدیر چرمی؟» حتی همین حالا هم مردم در کوچه و خیابان گاهی این جمله را تکرار می کنند و به قول افغانستانی ها جان پدر کجاست در ایران تبدیل به قصه شد. اما قصه جان پدر کجاست چیست؟ کدام بار دیگر خنجر که جانش بود ۲۵۲ بار زنگ زد؟

پدر با اندوه زیاد روز حمله به  
دانشگاه را به یاد می آورد: «دوازدهم

**جدول ویژه**

مغز- دارای ثبات در کار  
۳- کافه- فرنگی -مشگین شهر-سابق- صبور  
۴- خط کش سه گوش - ایجاد مانع -دعای معروف  
۵- سنگ آسیاب- تل-ویشته- کشوری درغرب آفریقا- سیلی  
۶- ساکت - صفت حضرت موسی (ع) - زنجیره  
۷- نوعی خرما- ساز عاشیق های آذربایجان - ساحل  
۸- نیروی فطرت - زیسمان - منابع

۷۵۷۵ جَدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با یک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

- ۳- ناله - بولاغ اوتی - پارسا
- ۴- عنصرقلزی کیمیاپ - امور
- ۵- رد پای آب- مخفف آواز- انسانی در اسارت مالک
- ۶- گونه- آرزوه- پرداختنی شرعی- ماهبرقی
- ۷- زن همنشین- دستیار- نشانه مفعول
- ۸- اصل ونسب- پوشنی برای درو- پدر
- ۹- قمر برجیس- روشنی طلایی- نوعی بازی
- ۱۰- پرتو- خدمتکار زن- گوالیدن- بخشش
- ۱۱- بوی خوش- سرشت- او
- ۱۲- مهرباندراری- وسیله‌ای در خودرو
- ۱۳- شریف و تعجب- آنچه بر اثر بردن ظرفی بیرون  
بریزد- گنده
- ۱۴- برتانه یا انفجاری- چک مسافرتی- ادامه دار
- ۱۵- بانوی قیفاقران ایرانی و چکاروان کشورمان  
از المپیک پکن- اوتومبیل چهارچندری

۹- شهری در استان «بوشهر» - برطرف کردن زنگ شمشیر- اثر آلاکوستا و لولکزیو»  
۱۰- پیچیدگی طباب در هم- یدک کشیدن یک وسیله نقلیه- آماده شده  
۱۱- ضمیر غایب- گویا- یک طرف صورت- دختر  
۱۲- گرایش غیر عادی به تکرار یک رفتار- شکوفه انگور- آقادر کوشش فرانسوی  
۱۳- نفس سرکش- فانی بهاری- رود مرزی  
۱۴- چکش در خانه-ا- کوه غرب ایران- مراقب  
۱۵- غذایی شبیه قلیه با تخم مرغ- فیلمی با هنرنمایی «فرهاد حرم»  
فیلم عجمی:  
۱- «قیام گریزی» - استانی در «ژاپن»  
۲- عامل بیماری- آلان- میوه زرد خمدیده

▲ **افقی:**

- ۱- ترک کردن و دست کشیدن- فیلمی به کارگردانی «علال تبریزی» (دو پرده سیماها)
- ۲- شهر توریستی استان «فارس»- کمک متقابل- نوعی خوردی هیوندای
- ۳- بازگشت- گروه مجزه- خوراک محبوب
- ۴- درخشان- دمای بالای بدن- همراه «قایم»- می آید
- ۵- پول «ژاپن»- «مهربان تر از مادر»- خدمتکار زن- جایگاه ویژه
- ۶- گذشتن ورد شدن- تخلص «هوشنگ ابتهاج»- اسباب منزل
- ۷- مجلس بزرگان- آرامش و تسلی- فرعون
- ۸- نماز شبانه- صدا- گرفتاری
- ۹- سخن زشت- کلاسور- تصدیق عامیانه
- ۱۰- نمونه خروار است- از لوازم خطای- شالوده

- ۱- حرف خطاب - گیاهی دارویی - نوازنده، خنیاگر شامل همه
- ۱۲- میدان، غریبه، عین عبارت - نوعی ضایعه چشمی
- ۱۳- خسته و رنجور - مدلی از خودروی سمند - مار خطرناک
- ۱۴- نام دخترانه - دنیامیک - مقابل (فراموشی)
- ۱۵- استراتژی و روش رسیدن به هدف - برگه فراخوان

▼ عمودی:

- ۱- طلای سفید - والی
- ۲- پایسته - دارفرمانی - شهری در استان «قزوین»
- ۳- خاک - لطیف و احسان - صفحه نمایش فیلم
- ۴- هواپیمای کاغذی - آنکه راهی تازه یابد
- ۵- نفس سوزناک - کشتی جنگی - زکوهواره تا گور بجوی!
- ۶- مخفف از ما - چراگاه عشایر - بانگ شغال - پارچه استریل
- ۷- املا - سازمان سابق جهنمی - آب تریاک
- ۸- جانشین - اقامت گزیدن - مژده و شارات
- ۹- موسیقی غربی - قایق ورزشی - نیم بیت
- ۱۰- مرداب - این هورمون در تنظیم فشار خون نقش دارد - طریقه، روش - جدید انگلیسی
- ۱۱- سریها - مرکز «سویس» - هنوز بیگانه
- ۱۲- کشتزار خریزه - چاپاوس
- ۱۳- هنگفت، مبالغه - به آخر رسیده - نغمه
- ۱۴- ساز کودکانه - تودرتو - جزایر در جنوب جزیره قشم
- ۱۵- گروهی از نافلزات - گلی زرباز زینتی

[illegible]

Figure 1 displays two 15x15 magic squares. The left square is labeled "حل جدول ویژه شماره ۷۵۷۴" (Special Magic Square Number 7574) and the right square is labeled "جدول عادی شماره ۷۵۷۴" (Normal Magic Square Number 7574). Both squares contain numbers 1 through 15 in a grid pattern, with some cells highlighted in black.